

نوشته‌ی : استاد محمد اظهر انصاری
برگرداننده‌ی : محمد حسین ساکت

باغها و کاخهای مغول

« (اکبر شاه و جانشینش او) »^(۱)

در آغاز فرمانروایی اکبر شاه و جانشین ، امپراطوران ، بیشتر روزهای

مقاله شماره ۱

جلال‌الدین محمد اکبر ، از امپراطوران مغول هند می‌باشد . بتاريخ ۱۶۴۲ میلادی زاده شد و در هفدهم اکتبر ۱۹۰۵ در « آگرا » چشم از این جهان فرو بست .

وی سومین پادشاه از دوران مغول است . وی پسر « همایون » می‌باشد که هر دوی آنها بعنوان بزرگترین امپراطوری که سلسله‌ی اسلام ، بیاد دارد مورد احترام و دقت قرار دارند و همچنین بعنوان یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های قرن شانزدهم بشمار می‌آید . پدرش بهنگام تولد او از سردار افغانی « شرشاه » بخاطر رهایی از چنگش در گریز بود - چه « شرشاه » او را شکست داده بود . اکبر بسال ۱۵۵۶ در چهارده سالگی یعنی درست یکسال پس از « همایون » به‌مراهی و کمک بشتیبانش - پادشاه ایران - که بازه‌وقوعیت کوتاهی در پادشاهی بدست آورده ، به هندوستان برگشته بود ، به تخت نشست هر چند اکبر احتمالاً خواندن و نوشتن نمی‌دانست ، اما تشنگی فراوان او برای دانش اندوزی ، همراه باحافظه‌ی عالی که داشت ، بدو این توانایی را

سال را در سرزمینهای «آگرا» و پس از آن، «فتحپور» و «لاهور» و «دهلی» که در زمان شاهجهان^۱ ساخته شده بود، بسر می بردند.

بخشیده بود تا بوسیله ی شنیدن، خیلی بیشتر از آنکه خواندن و نوشتن بیاد دارند فرا گیرد، وی تاریخ نویسان بزرگ و گرانمایه ای را چون ابوالفضل (منظور ابوالفضل مبارک نویسنده ی آئین اکبر است) که موسیقی دان و تاریخ نویس دربار بود، پیرامون خود گرد می آورد.

آخرین روزهای پادشاهی اکبر، در سرکشی پسرش «سلیم» تباه شد. بزودی پس از دو روز که میان پدر و پسر آشتی و سازش داده شد، در حالیکه امپراطوری شکوه مندی را بجا می گذاشت - در میان موجی از نیکنامی در گذشت.

برگردان از *Encyclopedia American*.

جلد اول ص ۲۹۳

۱- شاهجهان (که در زمان جوانی او را بنام شاهزاده خرم می شناختند) یکی از امپراطوران مغول دهلیست و در حدود ۱۵۹۲ میلادی زاده شد و بسال ۱۶۶۶ مرد. وی پنجمین امپراطور از دودمان مغول هند، میباشد و در جوانی بر علیه پدرش «جهانگیر» که در ۱۶۲۷ مرده است، شورید و به تخت نشست... او «تاج محل» را در «آگرا» برای همسرش «ممتاز محل» بعنوان آرامگاه، ساخت. از ساخته های اوست: مسجد مروارید، در «آگرا» صحن و مسجدی بزرگ در دهلی و همچنین «تخت طاووس» مشهور که به ارزش سی میلیون شلینگ برآورد شده است.

ص ۲، مقاله شماره ۱، بر گرداننده این واژه را بجای «سد» تازی بکار برده است.

برگردان از همان کتاب جلد بیست و چهارم ص ۶۴۰.

﴿فتحپور سکری﴾

از هنگامیکه «بابر Babar» در سرزمینهای هند، برای ساختن شهر «شاهجهان آباد» به زد و خورد پرداخت، «آگرا» پایتخت امپراطوران

مغول بشمار میرفت و همچنین پایتخت « لودیها »^۱ بود تا بهنگام فرمانروایشان .

« اکبر » آن دهکده‌ی پیشین را ویران کرد و به جای آن دهکده‌ای نوین بر پا داشت . وی « آگرا » را برای پایتختی برنگزید و بجای آن « فتحپورسیکری » را که در چهارده میلی آن قرار داشت ، برگزید و شگفتنا که تاریخ نویسان و نیز جغرافی‌دانهای آن هنگام اشاره‌ای بدین شهر نازہ نکرده‌اند و در نوشته‌هایشان وصفی باریک و روشن ندیده نمی‌شود ! ازینرو برای آشکار ساختن شرح این شهر . آنچه را که دانشمندان باستانشناس در زمان خودمان نوشته‌اند ، از دیدگاه می‌گذرانیم .

آنگاهی که نفوذ « اکبر » پای گرفت و کشورورزمینش ، گسترش پیدا کرد و دارائی اندیشه‌اش روبه فزونی نهاد - مانند همه‌ی پادشاهان خاور زمین- در این اندیشه بود تا پایتختی تازه به وجود آورد ، بعلاوه « سیکری » درجائی بلند قرار داشت ، از اینرو اندر شیخ و سلیم چشتی ، که بر « اکبر شاه » چیرگی داشت ، اورا وادار کرد تا « سیکری » را برگزیند و در آن پایتختی نوین بوجود آورد . وی نیز در آنجا چند ساختمان که آمیخته با روشهای ساختمانی هندی و اسلامی بود ، به پا داشت « اکبر » در این کار ، کوششی خستگی ناپذیر به کار برد ، نتیجه‌ی این کار تا بدینجا رسید که در آن شهر ویلاهایی زیبا و کاخهایی بزرگ و شکوهمند بینان نهاد که پناه - گاههایی داشت برای گرمای سوزان تابستان و نگهداری از سرما به هنگام سرمای سخت زمستان . در ماه ربیع‌الاول سال ۹۷۰ هجری (اکبر و نوامبر ۱۵۶۲ میلادی) « اکبر شاه » به مهندسان دستور داد تا دست بکار ساختن این شهر نوین شوند . وی شمانه‌ای چند از ساختمانهایی که کاخهایی ویژه را برای ماندن و زندگانی امپراطور در برمی گرفت و همچنین ساختن چند گرمابه و باغ و جایی برای بازی پیل و میدانی برای اسب سواری و بازی « چوگان » و « برجاس » را به انجام رسانید ، در آن کاخها دیوانی همگانی وجود داشت و این دیوان درجائی ویژه که به آن « دولت خانه » می‌گفتند

۱- لودی ، نام سلسله‌ایکه پس از هجوم از تیمور به هند در سال ۸۰۱ هجری بعد از سلسله‌ی تغلقیه روی کار آمد و با هجوم « بابر » از میان رفت . اسامی این سلسله چنین است: بهلول لودی (۱۰۰ هجری) سکندر ثانی ابن بهلول (۱۹۴) ابراهیم ثانی ابن سکندر (۹۳۰ - ۹۳۳) (لغتنامه دهخدا ص ۳۲۳)

قرارداد داشت و عبارت بود از : جایگاهی برای گرد آمدن که بسیار بزرگ بود و نمودی از زیبایی به شمار میرفت و برهمه‌ی شهر ، چیره بود و دیوانی ویژه داشت . و « یانش محل » ، و این عبارت بود از ساختمانی ترسناک که برستون - هائی که طاقچه‌هایی بزرگ آنها را بهم پیوند می‌داد ، تکیه داشت و « خوابگاه » و حرملك (بالحریم) که پنجره‌های این کاخ از شیشه بود و تابستان در جلو درها « خس » قرار میدادند که آب می‌باشید و هوا را نمناک و خوشبو می‌ساخت .

در پیرامون جایگاه خاص امپراطور ، جایگاهی اندرونی ساخته شده بود که در آن استخری بزرگ و پاکیزه برای آب‌هایی که روی سنگ میریخت و « کاپورتلاو » خوانده می‌شد ، دیده می‌شد و تا اندازه‌ای چهار گوش بود که درازایش ۳۸ یارد ، پهنایش ۳۶ یارد و ژرف آن از ۴۵ یارد فزون می‌نمود .

یکبار امپراطور این استخر را با تکه‌هایی از پولهای زر و سیم پر کرد و آنها را به بی‌چیزان و مستمندان بخشید در این شهر باغ‌هایی بزرگ که همانند باغهای بهشت مینمود ، ساخته شده بود که امپراطوری را زیبا و دل‌انگیز نمایش میداد . این باغها را استخری که بدانها آب می‌ریخت و امپراطور خود اختراع کرده بود - آبیاری می‌کرد و همچنین زنانی برای آوردن و گرفتن آب از راههای دور ، گماشته شده بودند که آنان را مردان یا گاوان نر ، راه می‌بردند بدینگونه که برای هر آبیاری دو مرد و یا یک گاو نر را برای دو آبیاری قرار داده بودند .

گذشته از کاخهای شاهنشاهی ، این شهر پر از کاخ‌هایی بود که بزرگان و کارمندان دولت آنها را بنیان نهاده بودند و به ناچار « فتحپور » به هنگام شکوه‌مندی و بزرگیش ، مرکز بازرگانی و اقتصادی درخشانی به شمار میرفت و مردم را از همه سو - راههای دور یا نزدیک - برای دیدار و همسایگی پادشاه به سوی خود می‌کشاند . « فتحپور » و « آگرا » چهارده میل فاصله داشت که آن زمین هم ، بایر و بی‌هوده نبود و همانگونه که « فینچ Finck » آنرا وصف می‌کند : « در آن بازاری بود برای خواربار و چیزهای دیگر و چنان آبادان که گویی پاره‌ای از شهر است و مردم در آنجا گرد می‌آمدند و انجمن می‌کردند ، چنانکه بازار مکاره به شمار میرفت . »

بزرگی « فتحپور » به درازا نکشید ، زیرا آب بندی که آنها را در استخری بزرگ نگاه میداشت به علت طغیان آب ناگهان فروریخت و همه چیز را درخود گرفت و انگیزه‌ای شد برای ویرانی و تیرگی ولی خوشبختانه به کاخهای امپراطوری چندان زیانی نرساند ، لیکن شهر پس از این گزند برای شکوه مندی و بزرگی آمادگی نداشت - همانگونه که ماندن اکبر شاه « در شهر لاهور و رفتن او از « فتحپور » دور بنظر میرسد زیرا بدان زیبایی و دل انگیزی نمی نمود و هنگام برگشت ، اکبر در دهکده « آگرا » ماند و « فیضی » در « فتحپور » همان شهر متروک - برای دو روز ایستاد و راهی « احمد نگار » شد . « فتحپور » حتی پس از نابودی شکوه مندی ، باز شهری زیبا بشمار می آمد . « فیضی » بدیدن کاخ امپراطوری و دیگر کاخها پرداخت و با این دیدار ، روزگار پیشین را بیاد می آورد و سپس بسختی میگریست و آه میکشید . « هنگامیکه « فینچ » آنرا دید ، شهری دور و متروک بود و در شرح آن چنین نوشته است : « در میانهای هر ویران شده‌ای که همچون بیابانی پوچ بهم پیوند دارند - رهگذر ساختمانهای دور و متروک می بیند که در آنها هیچ کسی نمی نشیند و آنگاه پند میگیرد . بیشتر آن زمینها به باغ و بوستان تبدیل گردیده است و از فراوانی گلستان و نخلستان دور به دید میآید که اینجا روزی شهری بوده است »

جایگاه امپراطوری در « آگرا »

« آگرا » براستی شهری باستانیست . نام او ریش به هنگام « اسکندر لودی » آشکار شد و آنگاه پایتخت مغول و « سورس Surs » گردید و در زمان « اکبر شاه » و جانشینانش ، بر بسیاری از پایتختهای جهان نه تنها برابری و همگامی میکرد ، بلکه از آنها نیز پیشی می جست « فینچ » آنرا چنین شرح داده است : « شهری بود زیبا و پر گنجایش و دارای برزنهائی بزرگ ، چنانکه به هنگام گرد آمدن ساکنان آن ، شمارش آنان ممکن نمیگردید ، و براستی شهری دل انگیز و آراسته می نمود - برخلاف « ژوردن Jourdain » که جزاین ، بیان میکنند و میگوید « که خیابانهایش به علت بازار و بازرگانی کثیف و تنگ بود . »

اما این بازار هم بزرگ و هم پاکیزه دیده میشود . خیابانهای این شهر

همیشه پرشلوغ بود ، چنانکه مردم به سختی رفت و آمد میکردند و از بس که چهارپایان درخیا بانها یا کوچه ها به حرکت درمیآمد ، آمد و شد به - دشواری روی میداد . « آگرا » شهری بود گسترده و بدون دیوار و به کنار رودخانه‌ای که هر کس آزر میگرد ، جایی پهلوئی ، آن داشته باشد ، کشش پیدا میکرد چند کاخ از بزرگانی که بیشتر در دو کنار رودخانه‌ی «جمنا» و به شکل هلال قرار داشت دیده میشد ، و بزرگان مردم درباختر شهری نشستند جایی که کاخ پادشاه نمایان و چشم گیر بود . « شاهجهان » نام این شهر را اکبر آباد ، گذاشت .

در شهری بدین زیبایی ، سه تن از نخستین امپراطوران مغول ، در کنارباختری رود « جمنا » اقامت کردند ، آنگاه اکبر بر آن بارویی کشید که دیوارهایش نخست از آجر بود ولی برای بار دوم آنرا از سنگ سرخ تراشیده ، ساخت . ساختمان این بارو زیر نظر و کوشش فرماندهی دریائی ، « مخلص خان » پایان یافت و انجام آن سه سال به درازا کشید . درازی دیواری که بدان محیط بود به سه هزار یارد و بلندیش به سی یارد و پهنای آن به ۵ یارد میرسید و وی پیرامون این بارو گودالی کند به پهنای بیست و بلندی ده یارد که از آب «جمنا» پر میشد . این بارو دارای چهار دروازه‌ی بزرگ و دو دروازه‌ی کوچک بود . نوشتنگاه کارمندان و همچنین بازارها و کاخ پادشاهی در درون این بارو قرار داشت این کاخ دارای دو تالار برای گرد آمدن مردم بود و در یکطرف آن ، جای ویژه‌ای برای « اکبرشاه » داشت و همچنین باغهای حرمک و اداره (نوشتنگاه) در آنجا بود .

«فینچ» این بارو و جایگاههایی را که برای گردآمدن مردم ، ساخته شده بودند وصف کرده است و بنا بر این شرح ، این بارو چهار دروازه داشته است که یکی از آنها در سمت شمال می افتاد .

در میان آن ، دروازه‌ی دیگری در باختر بازار قرار داشت و دروازه‌ی «کچه‌ری» خوانده میشد . در درون این دروازه ، دادگاه یا خانه‌ی دادرس (کچه‌ری kacheri) قرار می گرفت و روبروی آن دادگاهی دیگر یافت میشد که هر باعداد سه ساعت باز بود تا کشمکشهایی را که پیرامون : اجاره ،

زمینها ، گرامتها ، وبدهی‌ها بود ، از میان بردارد . در پشت این دروازه دروازه‌ی سومین قرار داشت و گمان میرود که این دروازه‌ی سومین همان است که «هاتیبول» خوانده میشد . و بر روی آنها دو عکس از فرمانروایان هند آویخته شده بود . بهنگام گذار از آن - آنکه دیدار میکند به خیابانی پاکیزه که از هر دو سوی ، جایگاههایی را که افزارها و سازوبرگ جنگی آنرا دربر گرفته اند ، به چشم می‌بیند ، و در پایان این خیابان ، چهارمین دروازه وجود دارد که به جایگاه امپراطوری پیوند میگیرد . این دروازه همیشه بسته است و هیچکس جز پادشاه و خانواده‌اش در آن نیست و جای آن در سمت جنوب میافتاد و بنام « دروازه‌ی اکبر» شناخته میشد . خانه‌ی زنان رامشگر و رقصنده نیز در اینجا ، قرار داشت و صدها زن در هنگام بیست و چهار ساعت ، چشم‌براه و آماده بودند تا پادشاه یا یکی از کسان خانواده اش را برای رقص یا آواز خوانی پاسخگو باشند .

پنجمین دروازه ، پهلوی رودخانه می‌افتاد و بدان «درشنی Darshani» می‌گفتند . در اینجا پادشاه درخشش خورشید را بهنگام بامداد می‌نگریست و به مردمی که جلوی آن گرد می‌آمدند ، هدایایی ارزانی میداشت . در جلو این دروازه ، میدانی یافت میشد که برای پیکار میان پیلان و گاوان نر و جز آن از حیوانات ، گشوده میگردید .

پس از گذشتن از دروازه‌ی سوم ، انسان به تالار و جایگاهی وسیع و بزرگ که به «اطاق نگهبانی» پیوند می‌یابد ، میرسد . گرداگرد این اطاق نگهبانی را فرماندهان لشکر گرفته بودند - بنا بر درجه و مقامشان - و بنا بر آمادگیشان نوبت آنها به نصف روز ادامه می‌یافت و در مسافتی چند از این جای تالاری دیگر یافت میشد که پیرامون آنرا میله‌های آهن دربر گرفته بود و هیچ کس اجازه‌ی آمدن بدون آنرا نداشت مگر بنا بر نیازی روشن و حتمی . پس از آن به جایگاهی دیگر میرسیم که در گرداگرد آن نیز میله‌هایی دیده میشود و بر فراز آن برجی بلند وجود دارد که در آن تالار که پادشاه بر بلندی آن ، چهار زانو می‌نشست . در قسمت راست آن ، چهره‌ی مسیح کشیده شده است و در طرف چپ ، چهره‌ی زیبای مریم . هیچکس جز سران لشکر که فرماندهی دست‌کم چهارصد سوار را در دست دارد ، اجازه‌ی آمدن بدانجا را پیدا نمیکرد .

در انتهای «جایگاه» همانگونه که جایگاه عرش نامیده میشد - زنگ هائی طلائی آویز بودند . بزرگی و شکوهمندی کاخهای امپراطوری مغول را « پلزرت Pelseart » چنین شرح میدهد .

« او (اکبرشاه) نشسته نگاهائی برای بزرگان ساخت که « برج شاه » در میان آنان آشکارا دیده میشد - و دیوارهایش از سنگ تراشیده ، پرداخته شده بود که بر بلندی میانه‌ای آنها ساخته بودند بدانگونه که از هر سویی ، به جاهائی زیبا و دل‌انگیز چیره بود ، بویژه آنسوی رودخانه که بر ساختمان های بزرگ و شکوهمند و ناماوری که در جهان یافت میشد ، برتری داشت و در مسافتی اندک از آن ، ساختمان « غسل‌خانه » به چشم میخورد و به سنگی مرمر آراسته شده بود و چهار گوشه داشت و در آن تالارهای بلند دیده میشد که بر فراز آنها ، گنبدی که روی آن باصفحات طلا پیراسته شده بود ، چشمها را به سوی خود میکشید و نه تنها از مسافتی نزدیک ، بلکه از دورادور ، شکوهمندی و بزرگی پادشاهی ، همچنان میدرخشید و در بار و دیوار آن شهر جز سنگهای کمیاب نبود - یاد آن چیزی وجود نداشت ، بلکه هر مساحتی از آنرا ، سران آن ساختمانهای شکوهمند و طرفهای دیگر را زنان کاخ مانند « مریم زمان » و « مادر جهانگیر » و « همسر پادشاه » نورمجل « دارا بودند . در « حرمک » سه ساختمان یافت میشد که آنها را « اتوار Itwar » « و « سنجیر - the Sanichar » و « منکال the Mangal » می‌گفتند . در هنگام روز ، پادشاه عادت داشت در آنها بخوابد و همچنین در آنجا ساختمان سومی به نام « بنکال محل Bengal Mahal » به چشم میخورد که در آن زنانی با نژادهای گوناگون زندگی میکردند و از آنجا آن بارویی که به شهر می‌مانست و به تنهایی ، به دژی جنگی همانند بود ، پایان می‌یافت « شاه - جهان » برخی دیگر گونیهایی پدید آورد ، برای نمونه ، ساختمان « غسل‌خانه » ی پیشین را بجایگاهی بلند از سنگ مرمر (مانند مرمر) تبدیل ساخت و در کنار آن چند ساختمان به پا داشت که مهمترین آنها « گرمابه » ای نوین میباشد ، این گرمابه از دیدگاه ساختمانی ، تازه و نوین بود . « قزوینی » آنرا

اینگونه شرح میدهد: « که استادان سنگ تراشی نمی‌توانند از آن بهتر را در اندیشه آورند. این گرما به نگارها و برخی هنرهای دیگر، پیراسته شده بود و جامه‌دانی داشت برای در آوردن و پوشیدن پوشاک و دارای دوشهای آب سرد و آب گرم، بصورت جدا گانه، بود و در اطاقها و تالارهایش، آئینه‌هایی که از شهر « حلب » وارد شده بودند، به دیوارهای درونی- روبروی رودخانه و باغ- آویزان شده بود تا دیدگاههای باغ و آب را برای کسی که درون گرما به نشسته است، برگردان کند.

پلی متحرك که بازنجیرهای آهنی بلند میشد، روی کودالی که به آن بارو، محیط بود و جلو دروازه‌های بزرگ قرار داشت، به چشم می‌خورد - شب، بلند میشد و روز بحالت نخست برمیکشت یعنی می‌نشست و همچنین گلدسته در درون بارو برپا بود.

« مانریک Manrique »^(۱) آندو گلدسته را چنین شرح داده است: « آندو تا بدان اندازه زیبا بود که براستی انسان سفری دراز، بهنگام دیدار آن، تجسم میکند و دیوارهای درونی‌شان بوسبلی استادان رنگ‌آمیز، با طلائی نازک پوشیده شده بود. این استادان کوششی پی‌گیر و فراوان برای آشکار ساختن هنر و برتری خویش - نه تنها در شکل و نگارش - بلکه در رنگ‌آمیزی نیز، بکار برده بودند. پادشاه در آنجا اطاقی برای آسایش خویش گرفت. در مسافتی کوتاه، باغی بود پراز درختان که بوی خوش آنها در آسمان می‌پیچید، این باغ بجائی که پراز برگ بود باهمه‌ی شکوه و روشنی به رود « جمنا » پایان می‌پذیرفت. در آنجا بندرگاهی در نزدیکیهای پادشاه وجود داشت، همانجائی که یکی از خویشاوندان خود را برای تفریح فرامیخواند

ص ۵ مقاله شماره ۱

جورج مانریک شاعر و شوالیه‌ی اسپانیائی است که در سپتامبر ۱۴۴۰ در پاردس دوناوا به دنیا آمد و در ۲۷ مارس ۱۴۷۹ مرد.

برگردان از: Encyclopedia American

جلد اول ص ۲۳۲

و به تنهایی از بزرگانی که خانه ایشان در کنار رودخانه ، قرار داشت ، دیدار میکرد .

در چهل سال دوم از سده ی شانزدهم « تاورنیر Tavernier »^(۱) نیز کاخ امپراطوری را دره آگرا ، با اختلافی زیاد در تفصیل ، شرح داده است : « در آنجا چیز تازه ای که شایسته ی باریک بینی باشد نیست ، جز آنکه در سال دوم به روزگاره اورنگزیب Aurangzeb »^(۲) دیواری جفت ، بنیان نهاد و چه بسا که سبب این کار گونه ای احتیاط بوده است تا مبادا کسه پدرش یورش برد .

❁ (باروی لاهور) ❁

در سال ۱۵۸۶ (میلادی) « اکبر شاه » بهنگامی که خطر دشمن خود

ص ۵ مقاله شماره دو

(۱) بازرگان و جهانگرد فرانسوی ، « ژان باتیست تاورنیر » بسال ۱۶۰۵ در پاریس زاده شد و در « مسکو » بسال ۱۶۸۹ درگذشت . وی نخستین سفر دریائی خود ، بشرق ، در سال ۱۶۳۲-۱۶۳۰ برای شناسائی ایران - از راه قسطنطنیه (استامبول کنونی) آغاز کرد .

دومین سفر دریائیش (۱۷۴۲-۱۶۳۸) او را به دورا دور هند کشانید و سومین را (۱۶۴۳-۱۶۴۳) به « جاوه » - همانجائی که از راه « دماغه امید نیک » برگشت ، مسافرت کرد وی بهنگامی که هفتمین بار بمسافرت شرق می- رفت - در میانه ی راه - چشم از جهان فرو بست .

همان کتاب جلد ۲۶ ص ۲۸۶

(۲) آخرین امپراطور مهم هندوستان ، از خاندان مغول ، میباشد . وی در ۲۲ اکتبر ۱۶۱۸ پا بجهان گذاشت و در ۲۱ فوریه ۱۷۰۷ در شهر « احمد نگر » درگذشت . او پسر شاه جهان بود و نام درستش « محمد » اما پدر بزرگش « اورنگ زیبا » را بر او نهاد و بهمین نام هم در تاریخ ، شناخته شده است .

همان کتاب ، جلد ۲ ص ۵۵۳

« ازبك » و تهدید او را روبه فزونی دید ، پایتخت خویش را از « قتچپور » به « لاهور » برد ، زیرا این نیاز بروشنی دیده میشد که وی باید همیشه از اوبرکنار باشد و در مسافتی مناسب ، آمادگی برابری با اردوی دشمن رادر هنگامی مناسب بدست آورد و این اردو در پایتخت دشمنش (کابل) قرار داشت . « اکبر » در لاهور باروئی ساخت و ساختمانهای چند برای خود به پا داشت و پیوسته آن دژ تا امروز برپا بوده است . وی تا سال ۱۵۹۸ میلادی در آنجا ماند و در همان سال دشمنش « عبدالله خان ازبك » از میان رفت .

در روز دوشنبه بیست نوامبر ۱۶۲۰ میلادی (پنجم محرم سال ۱۰۳۰ هجری قمری) « جهانگیر » کاخ پادشاهی را در لاهور برای نشستن خویش برگزید و از آن هنگام بنا بر فرمان پادشاه ، برخی دگرگوئیها در آن پدیدار شد ، همچنانکه برخی ساختمانهای پیشین و کهنه ویران گردید و بجای آن ساختمانهای نوین دیگری بسپرستی « مأمورخان » ساخته شد . « مأمورخان » کوششی بیدریغ در ساختن کاخها و خانه‌هایی زیبا ، برای نشستن پادشاه ، بکار برد .

این ساختمانها و کاخها ، با نگارشهایی بدست هنرمندان آن دیار ، پیراسته گشته بود . همچنانکه « مأمورخان » نیز باغهایی زیبا بوجود آورد و برای این کار پسندیده ، گنجیهی پادشاهی را وادار به پرداخت مبلغی باندازه هفت میلیون روپیه کرد .

شرحی که بر زبان « فینچ » پیرامون کاخ پادشاهی در لاهور آمده است بسی باریک‌تر و روشن‌تر از وصفی است که درباره تالار پادشاهی در « آگرا » کرده است اما پیچیده و درازمی باشد ، ازینرو نمی‌توان جز برخی نکات روشن از آن رادراینجا بیاوریم ، نخست اینکه وصفی زیبا از سنگها و نگارشهایی که روی دیوارهای آن کاخ بود کرده است و همانگونه که بر زبان او آمده است : یکی از این نگارشها در اطاقی که پادشاه باسایش می‌پرداخت ، به چشم می‌خورد دومین دیواری که دارای نقش و نگار بود در یکی از تالارها قرار داشت و اما سومین در تالاری دیگر ، نزدیک پنجره‌ی « درشن Darshan » می-

افتاد و چهارمین آن درست درونی و پنجمین درخانه‌ی «مادر خسرو» و ششمین در یکی از تالارهای این ساختمان، جایگزین شده بود. سپس گفته است که « منارا کاش دیا Akashdeiya » در جلوی تالار خانه‌ی « مادر خسرو » ساخته شده بود. و همچنین گفته است که: دیوارها و سقف‌های بآن لایه‌ای نازک از طلا پوشیده شده بود و دیوارهایش تا سقف به اندازه‌ی بلندی یک مرد - یا به اندازه‌ی سه گام - فزون ترمی بود - و آئینه‌هایی که از بندقیه (ونیس) (۱) آمده بود که بهر یک از آنها سه آئینه چسبانده شده بود، روی دیوارهایش آویزان بود.

« شاهجان » دریافت که هر یک از اطاق‌های خواب و تالار امپراطوری و گرمابه‌ها هماهنگ با ذوق و خواسته‌ی او نیست بنابراین همگی را بحال خود وا گذاشت و چند ساختمان دیگر در همانجای، به پا داشت و مهندسان را پیش خواند و بآنها فرمان داد تا به او تصمیماتی نوین، بازگو کنند. پادشاه « شاهجان » برخی دیگر گونیها به وجود آورد و زیباییهایی بی‌مانند بدان افزود و در پایان با این کار پسندیده‌ی نوین، همگامی و هماهنگی نشان داد و سرپرستی آنرا بدوش « قادرخان » نهاد و آموزشهایی معین به او فرا داد و پیمان بست که پیش از برگشتن پادشاه از « کشمیر » باید همه‌ی آن ساختمان با انجام رسیده باشد. همه چیز بنا بر آنچه در پیمان بود، پایان یافت و بدینگونه ساختمانهایی که کوشش و جهانگردان را امروزه برای دیدار به سوی خود می‌کشد، به نیمه‌ی نخست از سده‌ی شانزدهم میلادی در باروی « لاهور » به انجام رسید.

(این گفتار در شماره‌ی آینده به پایان می‌رسد)

۸- شهر یست در ایتالیا - در شمال دریای آدریاتیک که بوسیله‌ی قایق در آن رفت و آمد می‌کنند.

و نیسیها - پیوندهایی بازرگانی با خاور نزدیک داشته‌اند. (برگرداننده)